

حجامت و مکافات!

(ذیلی بر چاپهای سه‌گانه درع‌الصَّحّه)

گلپَر نصری*

چکیده

درع‌الصَّحّه اثر محمد‌هاشم طبیب طهرانی (تألیف: ۱۰۹۴ق)، فارسی‌نگاشته‌ای است با موضوع حجامت و فصد که سه تصحیح از آن موجود است: یکی متن مُصَحَّح میرهاشم محدث که پژوهشگاه علوم انسانی آن را در ۱۳۹۰ش منتشر کرده است، دیگری متنی به کوشش محمد مشتری و سینا چاووشی که نخست‌بار در فصلنامه پیام بهارستان (۱۳۹۱ش) و دیگر باره به سرمایه‌نشر سفیر ارده‌ال (۱۳۹۲ش) چاپ شده است. سدیگر، تصحیحی به اهتمام حمیدالله افراسیابیان که دانشگاه شاهد، با همکاری انتشارات المعی در ۱۳۹۳ش به طبع رسانده است؛ چاپ سفیر ارده‌ال، با لغزشهایی بیرون از شمار، به‌هیچ‌روی در‌خور نام تصحیح نیست. متن مصحح افراسیابیان در سنجش با چاپ محدث، تا حدی پیراسته‌تر است و حواشی مبسوط‌تری نیز دارد، اما باز هم چنان که باید منتخ از کار درنیامده است. در این نقد، به دلایلی که از پی می‌آید، تصحیح محدث اساس قرار گرفته، اما به شماری از ضبطها و قرائتهای نادرست در دو چاپ دیگر هم اشاره رفته است.

کلیدواژه‌ها: درع‌الصَّحّه، طبیب طهرانی، فصد و حجامت، نقد، تصحیح.

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۲/۹ تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۵

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد / g.nasri@yazd.ac.ir

درعُ الصَّحَّه کتابی است در کیفیات و شرایطِ حجامت، فصد و زالو انداختن که محمد هاشم بن محمد طاهر طبیبِ طهرانی^۱، آن را در ۱۰۹۴ق، به نام شاه سلیمان صفوی نگاشته است (نک. طبیب طهرانی، ۱۳۹۰: ۷ و ۳۶۴). پیکره این تألیف، در بیشتر بخشها، اساساً برگرفته از همان فصول و ابواب در کتابهایی چون کامل الصناعات مجوسی اهوازی، قانون ابن سینا و ذخیره خوارزمشاهی است.

این کتاب پس از دیباچه، مقدمه‌ای مفصل در تشریح قلب و رگهای بدن دارد.^۲ متن آن، مشتمل بر چهار مقاله و هر مقاله منقسم به ابوابی است:^۳ مقاله نخست در بیان فصد و آنچه بدو متعلق است، مشتمل بر بیست باب (ص ۹۳-۲۴۶)، مقاله دوم در بیان انواع حجامت، در بردارنده سه باب (ص ۲۴۷-۲۹۶)، مقاله سوم در بیان علق (زالو) و آنچه بدو متعلق است، در سه باب (ص ۲۹۷-۳۰۷) و مقاله چهارم در ذکر بعضی از اقوال منجمان که متعلق به حجامت و فصد است، در چهار باب (ص ۳۰۹-۳۲۰). (نک. طباطبایی بهبهانی، ۱۳۸۳: ۱۴۷-۱۴۸؛ شریعتی بافقی، ۱۳۹۱: ۳۹). چنان که در آغاز کتاب مرقوم است، خواست نویسنده از انتخاب نام «درع الصَّحَّه» زرهی برای نگاهداری تن از آفات و بیماریها بوده است (نک. طبیب طهرانی، ۱۳۹۰: ۸).

از این متن، سه تصحیح موجود است؛ نخستین آنها چاپ پژوهشگاه علوم انسانی است که در ۱۳۹۰ش، به اهتمام میرهاشم محدث بر پایه سه دستنویس سامان یافته است؛ تصحیحی نه درخور، با مقدمه‌ای ناستوار که گرچه حاصل دو سال زحمت شبانه‌روزی مصحح است،^۴ از آسیبهای شتابزدگی برکنار نمانده و پیش از آن که به پختگی برسد، به چاپ سپرده شده است. از این جهت، بسیاری از ضبطها و توضیحات آن، سست و نادرست است. پیش از این نیز، نقد ممتعی در باب مقدمه و

۱. در سرشناسه هرسه تصحیح، اشتبهاً «طبیب طهرانی، محمدکاظم بن محمد» درج شده است.

۲. نسخه مرعشی (ش ۶۳۵۲) فاقد این مقدمه است.

۳. این ابواب، خود به فصولی تقسیم می‌شود.

۴. نقل از: پیشگفتار، ص «ر».

چند و چون انتشار آن به قلم الهه شریعتی بافقی نگاشته شده است.^۱ هم بدین خاطر، در این مجال تنها به بدخوانیها و توضیحات نارسای متن پرداخته می‌شود. دومین تصحیح به کوشش محمد مشتری و سینا چاووشی صورت گرفته که نخست بار در فصلنامه پیام بهارستان (۱۳۹۱ ش) به طبع رسیده و دیگر باره در ۱۳۹۲ ش، به سرمایه انتشارات سفیر اردهال، تقریباً به همان صورت باز نشر شده است. این ویراست، به سبب وجود نادرستیهای پُر شمار و بدخوانیهای فراوان، از حیث انتفاع بیرون است و هرگونه کار تحقیقی که بر بنیاد آن، یا با ارجاع و استناد به ضبطهای آن نگاشته شود، کم‌ارزش خواهد بود. کوشندگان، متن را تنها براساس نسخه خطی محفوظ در کتابخانه مجلس تصحیح کرده و هیچ‌یک از دستنویسهای دیگر را در جایگاه نسخه بدل به کار نگرفته‌اند. ظاهراً فرصتی هم برای غلط‌گیری نمونه مطبعی نیافته‌اند، زیرا حاصل کار تغلیط محض است و چیزی کم! برای آن که این گفته‌ها، دعوی صرف تلقی نشود، در زیر، فهرست‌وار به شماری از بدخوانیها و اشتباهات در برگهای آغازین آن اشاره می‌شود:

اسالت ← اسالت (ص ۱۷)، تبر و سل ← بتر و سل (ص ۲۰)، تشریح حُباب
 ← تشریح باب (ص ۲۲)، حرم کبد ← جرم کبد (ص ۲۹)، حنبر گردن ← چنبر
 گردن (ص ۳۶، ۳۸ و...)، غذای رقیق ← غشای رقیق (ص ۴۰)، دوزج ← دوزوج
 (ص ۴۲)، کتفی رابطی ← کتفی و ابطی (ص ۴۲)، بر سیبل مجاورت ← بر سیبل
 مجاورت (ص ۴۳)، ینصر ← ینصر (ص ۴۳)، اسلیم ← اسیلم (ص ۴۳)، عابر
 ← غایر (ص ۴۳)، افسی ← انسسی (ص ۴۳)، وید ابطی ← ورید ابطی
 (ص ۴۴)، حنصر ← خنصر (ص ۴۴)، اغتدا ← اغتدا (ص ۴۵)، مشانه ← مثانه
 (ص ۴۶)، انثین ← انثین (ص ۴۶ و ۴۷)، عجز ← عجز (ص ۴۸)، مفصل کبد
 ← مفصل کعب (ص ۴۹)، ذخیره خوارزم‌شاهه ← ذخیره خوارزم‌شاهیه

(ص ۴۹)، اثنان وحشتان یاخنان إلى القدم ← اثنان وحشيان يأخذان إلى القدم (ص ۴۹-۵۰)، أحدهما يعلمو القدم ← أحدهما يعلو القدم (ص ۵۰)، را جمع به ← راجع به (ص ۵۷)، تجویف حب ← تجویف چپ (ص ۵۷) و...^۱

تصحیح سوم که در ۱۳۹۳ ش، به اهتمام حمیدالله افراسیابیان، با همکاری زینب رحیم بروجردی و مرضیه سادات صفوی جوشقانی از چاپ برآمده، ظاهراً حاصل طرحی است در سلسله پژوهشهایی که با پشتیبانی ستاد گیاهان دارویی (وابسته به معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری) انجام می‌شود و داعیه احیای میراث علمی مهجور و رویکرد دوباره به متون طب سنتی را دارد؛ اما مصححان این چاپ هم دقتی چنان که باید، در صحت ضبطهای کتاب و اصلاح بدخوانی‌ها و بدفهمی‌های دو چاپ پیشین به کار نبسته‌اند. اینان حاشیه‌نویسی متن را توجیه‌گر نشر دوباره آن و راهگشای خوانندگان دانسته‌اند. البته کار و زحمت آنان را نباید بی‌ارج جلوه داد؛ اما ناگفته پیداست که حواشی و تعلیقات یک تصحیح نامنقح، نمی‌تواند خالی از خلل باشد.

جای تأمل بسیار است که چرا در سالهای اخیر، بسیاری از نگاشته‌های طب سنتی به صورت تصحیح یا ترجمه، با نام و نشان برخی از برجسته‌ترین مؤسسات دانشگاهی یا نهادهای فرهنگی، به صورتی پرخطا و نادلپسند به بازار عرضه شده است؛ تا آنجا که با وجود متنهای چاپی آن کتابها، بارها و بارها حاجتمند نگرستن به نسخ خطی آنها می‌شویم.

باری، نادرستیهای راه‌یافته به این چاپها محدود به نمونه‌های نقل‌شده در این نوشتار نمی‌شود و تنها با در نظر گرفتن حجم مقاله و میزان اهمیت کتاب در میان متون طب، به این مقدار بسنده شد. از آنجا که تدوین و نگارش این یادداشت به سه سال و اندی پیش باز می‌گردد، متن مصحح میره‌اشم محدث برای یافتن خطاهای متن

۱. ارجاعات فوق، به چاپ سفیر اردهال است که در مقاله با نشان «درع‌الصحه ۲» از تصحیح محدث (درع‌الصحه ۱) و تصحیح افراسیابیان (درع‌الصحه ۳) متمایز شده است.

و حواشی، محور قرار گرفته و در صورت تکرار خطا در دو تصحیح دیگر، با نقل متن یا ارجاع به صفحه، بازنموده شده است. یادداشتی که از نظر خوانندگان می‌گذرد، تحریری است از یک گفتگوی چندساعته با سیدحسین رضوی برقی، که ملاحظاتی نیز به ذیل آن افزوده شده است.

الف) ضبیطهای نادرست و بدخوانیها:

۱. منابع و مضار خون در بدن چنانچه بیان خواهد شد، بسیار است (درع‌الصّحّه^۱، ص ۴).
- «منافع» صحیح است.
۲. منفعت سیم، آن که این پرده^۱ از جانب مقعر به پرده^۲ ثوب که بر روی معده است، مربوط و محکم گردد. زیرنویس: ثوب - ثرب: پیه رقیقی است که معده و امعاء را فراگرفته (درع‌الصّحّه^۱، ص ۲۰؛ درع‌الصّحّه^۲، ص ۲۹؛ درع‌الصّحّه^۳، ص ۳۴).
- «ثرب» درست است و همان‌گونه که نوشته‌اند، «غشایی است شحمانی که بر محدّب سطح معده و امعاء منبسط است» (بیضاوی، ۱۳۸۷: ۲۹۳؛ نیز، نک. ابن‌سینا، ۱۴۲۶: ۸۱/۳).^۳
۳. ... یکی از نزدیکی باب، به طرف راست سطح معده... رفته و در جانب راست پراکنده شده تا غذا به ظاهر معده رساند. جد (?) باطن معده از کیلوس که در او نضح تامی یافته بر قول مشهور غذا می‌نماید (درع‌الصّحّه^۱، ص ۲۴).
- کلمه‌ای که با پرسش نشان‌دار شده است، باید «چه» باشد.
۴. زوج دیگر، هریک از دو فرد او در ظاهر گردن بوارب بالا رفته‌اند (درع‌الصّحّه^۱، ص ۳۶؛ درع‌الصّحّه^۲، ص ۳۹).

۱. چاپ محدّث: «به این پرده...». «به» در آغاز جمله زائد است.

2. Omentum.

۳. شَحْمٌ رَقِيقٌ قَدْ غَشِيَ (یا: غَشَى) الْكَرْشَ وَالْأَمْعَاءَ الدَّقِيقَةَ (متن: الدَّقِيقُ) أَوِ الْمَعْدَةَ وَالْأَمْعَاءَ؛ هُوَ يَبْتَدِئُ مِنْ قِمِّ الْمَعْدَةِ وَيَنْتَهِي إِلَى مِعَاءِ قَوْلُونِ، ... وَهُوَ بَطَانَةٌ لِلصَّفَاقِ ظَهْرَةً لِلْمَعْدَةِ (هروی، ۱۳۸۷: ۱۰۶).

ضبط نسخه مجلس (گ ۱۶) همان است که مصححان آورده‌اند، اما «بوراب» (به‌وراب) باید درست باشد، به این حسب که «وراب» به معنای کجی و خمیدگی است (نک. مسعود، ۱۳۷۳: ۱۸۶۳/۲؛ جُرّ، ۱۳۹۱: ۲۱۷۲). نظیر همین کاربرد در متون دیگر دیده می‌شود: «میان این دو تجویف، حجاب واقع است و ابتداء او از آخر عَظَم است از استخوان سینه و به‌وراب می‌آید تا به مهره دوازدهم» (منصوربن محمد شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۵۹). «قسم اصغر اُرطی بر وراب میل داده می‌رود تا به ناحیه اِبَط (متن: ربط) و زیر بغل چپ» (حسینی اصفهانی، ۱۳۹۳: ۱۹۵).^۱

۵. الف) [وداج غایر] در مری و حنجره و عضلات غایره در این موضع پراکنده گردیده و باقی و آخر او به اینها در زلاهی منتهی شده و در آنجا نیز شعبه‌ها از او جدا گردیده و در عضلاتی که میانه فقره اول و دوم از فقرات گردن است متفرق گشته و شعبه‌های باریک مثل موی نیز از او جدا گردیده و به مفصل سر و گردن رفته (درع‌الصّحّه ۱، ص ۳۷).

ب) باقی و آخر او به اینها در زلامی (درع‌الصّحّه ۳: اینها درز لامی) منتهی شده (درع‌الصّحّه ۲، ص ۳۹؛ درع‌الصّحّه ۳، ص ۴۵).

جمله با ضبط کنونی، متضمّن هیچ معنایی نیست. نویسه نسخه مجلس (گ ۱۶ پ) هم نادرست است. عبارت نشان‌دار باید چنین باشد: «به انتهای درز لامی». چنان که در مختصر بیضاوی مندرج است: «وداج غایر، مُلاصِقِ مری و ملازم آن است و با او بالا می‌آید... چون به انتهای درز لامی رسد، چند شعبه از آن در اعضایی که میان فقره اول و فقره دوم است، متفرق شود و چند شعبه باریک از آن در مفصل سر و گردن متفرق شود» (بیضاوی، ۱۳۸۷: ۱۷۶؛ نک. ابن‌سینا، ۱۴۲۶: ۹۳/۱؛ جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۳؛ منصوربن محمد شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۳۰). «درز لامی» درزی است در

۱. «بوراب» ظاهراً ترجمه «وراباً»، «علی وراب» و «فی وراب» عربی است (نک. ابن‌سینا، ۱۴۲۶: ۱۹۱/۳؛ ابن‌القف، ۱۳۹۱: گ ۴۴؛ گ ۵۱). در تشریح منصور (به طریق وراب) به کار رفته است (نک. منصوربن محمد شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۶ و ۱۷۵).

پس سر مانند لام یونانیان (هروی، ۱۳۸۷: ۱۶۶؛ نیز، نک. ابن‌هندو، ۱۳۶۸: ۱۱۵؛ بیضاوی، ۱۳۸۷: ۷۹).

۶. آنگاه باز بیرون آمده به جهت غذای پردهٔ مجلل قحف در او نفوذ کرده و به آن داخل سر شده و از غشای (درع‌الصَّحَّهٔ ۳: غذای!) رقیق نفوذ کرده به دماغ صانجه شراین نفوذ کرده‌اند (درع‌الصَّحَّهٔ ۱، ص ۳۸).
(«چنانچه» درست است.)

۷. الف) ... و شعبه‌ها از او (= وِداج) ناشی شده و در^۱ دو غشای غلیظ و رقیق دماغ گردیده تا ایشان را غذا دهند و غشای غلیظ و صلب را ربط و استحکام دهند به آنچه به اطراف و بالای اوست... آنگاه باز بیرون آمده به جهت غذای پردهٔ مجلل قحف در او نفوذ کرده و به آن داخل سر شده و از غشای رقیق نفوذ کرده به دماغ چنانچه شراین نفوذ کرده‌اند و می‌رسند به پرده‌ای از غشاء غلیظ که دو ته شده و میانهٔ جزء مقدم دماغ و میانهٔ مؤخر فاصله شده که واسطهٔ میان این جزء که یکی نرم‌تر از دیگری است، باشد و رگها که به دماغ آمده‌اند، اعتماد بر این پرده کنند و این پرده را طی الصناق التحیز گویند (درع‌الصَّحَّهٔ ۱، ص ۳۷-۳۸).

ب) این پرده را طی الصفاق النخیز گویند (درع‌الصَّحَّهٔ ۲، ص ۴۰).

ج) این پرده را طی الصفاق التَّحِيز گویند (درع‌الصَّحَّهٔ ۳، ص ۴۶).

ظاهراً «طی الصفاق التَّحِيز» مقصود است. بسنجید با این بخش از قانون: «... و يَتَفَرَّقُ مِنْهُ شُعَبٌ فِي غَشَائِي الدِّمَاغِ لِيَغْدُوهُمَا وَ لِيَرْبِطَ الْغِشَاءَ الصُّلْبَ بِمَا حَوْلَهُ وَ فَوْقَهُ ثُمَّ يَبْرُزُ فَيَغْدُو الْحِجَابَ الْمُجَلَّلَ لِلْقَحْفِ. ثُمَّ يَنْزِلُ مِنَ الْغِشَاءِ الرَّقِيقِ إِلَى الدِّمَاغِ وَ يَتَفَرَّقُ فِيهِ تَفَرُّقَ الصَّوَارِبِ وَ يَشْمَلُهَا (يَشُدُّهَا) كُلُّهَا طَيَّ الصَّفَاقِ التَّحِيزِ وَ يُوَدِّيْهَا إِلَى الْوَضِعِ (ظ: الْمَوْضِعِ) الْوَاسِعِ» (ابن‌سینا، ۱۴۲۶: ۹۳/۱؛ نیز، نک. همو، ۱۴۰۶: ۳۱۵؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۸۵: ۲۶۴/۱).

۱. درع‌الصَّحَّهٔ ۱: «وارد»؛ ضبط نسخهٔ مجلس (گ ۱۶ پ) «در» است.

۸. این پرده می‌رساند اینها را به موضعی که در زیر این پرده است و آن فضائی است واسع میانه ام رقیق و غلیظ (درع‌الصَّحَّه، ۱، ص ۳۸؛ درع‌الصَّحَّه، ۲، ص ۴۰).
مصححان «میانهُ ام رقیق» را اشتباه خوانده و ترکیب غریبی ساخته‌اند! «أم رقیق» همان غشاء رقیق مغزی یا نرم‌شامه^۱ است (نک. ابن‌سینا، ۱۳۳۲: ۲۲؛ ابن‌القف، ۱۳۹۱: گ ۴۳؛ حسینی اصفهانی، ۱۳۹۳: ۱۹۷).

۹. اختصاص ورید نازل به تصفیۀ دم، به جهت آن است که اعضای سافله اغتذا به دمِ منتن می‌نماید و از اعضای عالیۀ دل کمال احتیاج به خون مائی دارد (درع‌الصَّحَّه، ۱، ص ۴۸).

«دَمِ مُنتن» و «دَمِ متین» هر دو در آثار طبی به کار رفته است؛ اما از سیاق جمله بالا پیداست که «دم متین» مورد نظر است، همچنان‌که در خطی مجلس (گ ۲۱ ر) خوانده می‌شود (درباره دم متین، نک. رازی، ۱۳۰۵: ۳۰، س ۲۴؛ بغدادی، ۱۳۶۴: ۱۰۹/۴؛ ابن‌بیطار، ۱۴۱۲: ۴/۳۷۶؛ عقلی خراسانی، ۱۳۸۵: ۵۴/۱، ۷۸، ۸۲، ۲۴۸، ۳۰۵ و ...). ضمناً «عالیه» درست است و نباید به دل اضافه شود.

۱۰. الف) آنگاه بعد از جدا شدن این شعبه‌ها دو رگ بزرگ نیز از او جدا شده که طالعین و برلحعن [؟] گویند و به دو کرده آمده و در نفس کرده پراکنده شده... زیرا که خون مائی از این دو رگ منجذب^۲ به گرده‌ها می‌شوند (درع‌الصَّحَّه، ۱، ص ۴۸).
ب) دو رگ بزرگ نیز از او جدا شده که طالعین و ترنجین [؟] گویند (درع‌الصَّحَّه، ۲، ص ۴۵؛ درع‌الصَّحَّه، ۳، ص ۵۲).

واژه‌ای که مصححان را به خطا افکنده و در دستنویس مجلس (گ ۲۱ ر) بدون نقطه کتابت شده است، باید «بَرَبَخین» (تثنیۀ بربخ) باشد؛ بربخ در اینجا «حالب» است و در کتب طبّی دیگر، آنجا که از کُلیه به مثانه می‌رود، به این نام مسمّی می‌گردد: «از

1. Pia mater

۲. این واژه در نسخه مجلس (گ ۲۱ ر) «منجذب» خوانده می‌شود، اما در متون دیگر «مُنحدر» آمده است (نک. بیضاوی، ۱۳۸۷: ۳۰۵؛ هروی، ۱۳۸۷: ۶۹).

هر گرده‌ای، رگی رُسته است و به نزدیک مثانه آمده و بدو پیوسته و بدین دو رگ، آب را به مثانه فرستد و این رگها را طیبیان برایخ (متن: تراخ) گویند» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۵۷؛ نیز، نک. همو، ۱۳۸۴: ۵۶). «آن دو مجری که آنها را حالین و برایخ نیز گویند، از گرده به مثانه آمده‌اند» (شاه‌ارزانی، ۱۳۳۳: ۱۰۴؛ نیز، نک. همان: ۲۶۷). محدث «گرده» را همه‌جا به صورت «کرده» باقی گذاشته است (نک. ص ۴۷، ۴۹، ۸۸، ۸۹) که به نظر نمی‌رسد از باب پایبندی به رسم الخط نسخه باشد.

۱۱. چنانچه قریشی می‌گوید و قریشی شارح قانون گفته که در این موضع دو سؤال است (درع‌الصّحّه ۱، ص ۴۸؛ درع‌الصّحّه ۲، ص ۴۵).

شارح قانون «قرشی» یا به تعبیر دقیقتر: «علاءالدّین علی بن ابی‌الحزم ابن نفیس قرشی» (ف. ۶۸۷ق) است (نک. نفیسی، ۱۳۵۵: ۱۵۷-۱۵۸؛ سجادی، ۱۳۷۲: ۵۲-۵۶؛ ظلّ الرّحمن، ۱۳۸۳: ۵۱-۵۵).

۱۲. الف) آنچه به مثانه رفته، دو قسم شده: شعبه‌ای در مثانه متفرق شده و شعبه دیگر به مثانه به گردن (؟) رفته (درع‌الصّحّه ۱، ص ۵۱).

ب) شعبه دیگر به مثانه به گردن رفته (درع‌الصّحّه ۲، ص ۴۸).

ج) شعبه دیگر به مثانه به گرده رفته (درع‌الصّحّه ۳، ص ۵۵).

به علامت پرسش نیازی نیست؛ «گردن» مثانه اراده شده که در کتابهای طبی، تعبیر مرسوم است، همچنان که گردن گرده: «... این رگ که از گرده رسته است و نزدیک جگر آمده است و بدان رگ بزرگ که از حدبّه جگر رسته است، پیوسته است، آب را بمژد و به گرده آرد و... این را عنق‌الکلیه گویند یعنی گردن گرده» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۵۷). «مثانه را گردنی است که آب از مثانه بدان بیرون شود» (همو، ۱۳۸۴: ۵۷). نیز: «عضل مقعد و عنق مثانه را به جهت ضبط فضول تا وقت ارادت [بیافرید]» (قطب‌الدّین شیرازی، ۱۳۶۵: ۸۶۷).^۱

۱۳. الف) گفته که منفعت این سه پرده اوربطی آن است که دهن شریان را ببندند (درع‌الصّحّه ۱، ص ۶۲).

۱. ارجاع به شماره مسلسل پایین صفحه است.

ب) منفعت این سه پرده او ربطی آن است که... (درع‌الصَّحَّه ۲، ص ۵۴؛ درع‌الصَّحَّه ۳، ص ۶۰).

«اوریطی» درست است که همان آنورت باشد. جرجانی در این باب گوید: «این شریان بزرگ را ارسطاطالیس اوریطی نام کرده است و آنجا که از دل برآمده است، دو شاخ از وی برخاسته است» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۵؛ نیز نک. منصوربن محمد شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۴۴). این واژه به صورت «اورطی» و «أرطی» هم به کار رفته است (نک. بیضاوی، ۱۳۸۷: ۵۹، ۱۸۹، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۶ و ۲۸۹؛ حسینی اصفهانی، ۱۳۹۳: ۱۹۵؛ همدانی، ۱۳۰۶: ۳۷۶-۳۸۰).

۱۴. الف) بدان که هر حیوانی که دل او بزرگ باشد و خائف و ترسناک میل روباه الیه (؟) حرارت مزاج او کم است (درع‌الصَّحَّه ۱، ص ۶۶؛ درع‌الصَّحَّه ۲، ص ۵۷).
آن سه واژه به ترتیب اینهاست: «مثل روباه، البته»^۱.

۱۵. الف) پس انبساط شریان به انبساط قلب و انقباض شریان به انقباض قلب است. و جمعی دیگر می‌گویند که مجرد انقباض، انقباض و ارتفاع است بر سبیل لوتیر [؟] بدون اتساع و ضیق (درع‌الصَّحَّه ۱، ص ۷۲).

ب) ... مجرد انقباض انقباض (صح: انقباض) و ارتفاع است بر سبیل بوتیر [؟] بدون اتساع و ضیق (درع‌الصَّحَّه ۲، ص ۶۰).

لغت مشترکی که مصححان را گرفتار لغزش کرده است، باید «توتیر» باشد به معنای «کمان به زه کردن» (زوزنی، ۱۳۷۴: ۵۹۲) و سخت گردانیدن زه کمان (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل). بر بنیاد جمله بالا و منابع دیگر، «حرکت نبض یا به قبض و بسط است؛ چنان چه جمهور متفق‌اند بر آن و جالینوس بر این است. و یا به توتیر عرق است یعنی به طریق صعود و نزول فقط، بدون قبض و بسط؛ یعنی اجزاء عرق و یا ثبوت و بقاء نسبت آنها با یکدیگر، یک بار صعود می‌نمایند بتمامها و بار دیگر هبوط

۱. در تصحیح افراسیابیان (ص ۶۴) «البته» محذوف است.

می‌نمایند. و قائلین به توتیر، استدلال می‌نمایند که حرکتِ نبض اگر به قبض و بسط باشد، لازم می‌آید که در حالت انبساط، زیادتی در عرض عرق محسوس گردد و هم‌چنین، نقصان در آن، در وقت میل به انقباض» (عقلی خراسانی، ۱۳۸۵: ۵۷۲/۱؛ نیز، نک. شاه‌ارزانی، ۱۳۳۳: ۲۰۳-۲۰۴). ملاهادی در شرح منظومه (ص ۳۰۱) در این باب گوید:

أَمَّا الشَّرَائِنُ فَفِيهِنَّ اخْتَلَفَ أَرَأُوهُم مِّن سَلَفٍ وَمِن خَلَفٍ
فَهَلْ عَلَى التَّوْتِيرِ تَهْوِي تَصْعَدُ بِأَلَا انْبِطَاطٍ وَانْقِبَاضٍ يُوْجَدُ
أَمْ هَلْ عَلَى بَسْطٍ وَقَبْضٍ نَبْضَتْ وَذَا بِأَنْ يَكُونُ قَلْبًا تَبَعَتْ
مِن بَسْطِهِ تَقْبُضُ تَبْسُطُ إِنْ قَبِضَ فَالْقَوْلُ بِالْمَدِّ وَبِالْجَزْرِ انْتَهَضُ

۱۶. دماغ احتیاج بیشتر دارد تا مستحیل سازد قداز (؟) او را به مزاجی که صلاحیت صدور افعال نفسانی داشته باشد و قدری دیگر به جهت افاده حیات باشد (درع‌الصّحّه، ص ۸۲).

«قدری از» باید درست باشد که در دستنویس مجلس (گ ۳۷ پ) اشتباه کتابت شده است.

۱۷. ... در جواب می‌گویند که مستعمل از غذا در این وقت غذا دوائی است که اصلاح آنچه از خون بد باقی مانده، به دوائیت می‌کند (درع‌الصّحّه، ص ۱۳۴؛ درع‌الصّحّه، ۲، ص ۹۸؛ درع‌الصّحّه، ۳، ص ۱۰۷).

«غذای دوائی» صحیح است. غذای دوائی «آن بود که چُن بخورد خورنده، طبیعت خورنده او را بگرداند و جوهر اندامها به وی بیفزاید و قوی گردد. تن بدل آنچه بکاسته بود، از وی باز یابد و لکن غذا معتدل نبود به گوهر و مزاج... اندرین غذا کیفیتی بود مانند دارو، تا هم غذا آید ازو، و هم بدان کیفیت، فعل کند چُن دارو» (اخوینی، ۱۳۷۱: ۱۵۴-۱۵۵؛ نیز، نک. ابوسهل مسیحی، ۱۳۸۴: ۱۵۲/۱؛ جرجانی، ۱۳۵۵: ۱۲۷).

۱۸. هرگاه فصد به سبب ورم گرمی (؟) در عضو باشد... (درع‌الصّحّه، ص ۱۴۲).

ورم «گرمی» در عضو، مقصود است.

۱۹. بعد از ساعتی آبی رقیق بر روی او (= خون) بایستد و به آن ماند که نشاسته را به آب گل گاویشه ممزوج ساخته باشند (درع‌الصّحه، ۱، ص ۱۴۴؛ درع‌الصّحه، ۲، ص ۱۰۴).
 «کابیشه/ کافیشه/ کاویشه» درست است (نک. بیرونی، ۱۳۷۰: ۴۲۸؛ انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۹۸؛ برهان، ۱۳۴۲: ۱۰۱۳؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۸۰: ۶۸۴؛ ناظم‌الاطباء، ۱۳۵۵: ۲۷۴۶؛ مظفریان، ۱۳۷۷: مدخل ۱۵۰۱؛ حسن‌دوست، ۱۳۹۳: مدخل ۳۸۲۲).
 ۲۰. الف) غذای کم مقوی مثل کباب مرغ جوان که آب آن را بخورد و ثقلش را بیندازد... (درع‌الصّحه، ۱، ص ۱۴۹).

ب) ... ثقل آن را بیندازد (درع‌الصّحه، ۲، ص ۱۰۷؛ درع‌الصّحه، ۳، ص ۱۱۵).
 «ثقلش» یا «ثقل آن» را بیندازد یعنی تفاله‌اش را. این اشتباه، باز هم تکرار شده است (نک. درع‌الصّحه، ۱، ص ۱۹۲؛ درع‌الصّحه، ۲، ص ۱۳۴؛ درع‌الصّحه، ۳، ص ۱۴۲).
 ۲۱. الف) تنگی نفس و گرفتگی آواز و ربّو و ذات‌الریه (درع‌الصّحه، ۱، ص ۲۱۳).
 ب) تشنگی نفس و گرفتگی او از در بود ذات‌الریه (درع‌الصّحه، ۲، ص ۱۴۶).
 اغلاط تصحیح دوم را به قیاس با متن مصحح محدّث می‌توان دریافت. لغزش مشترک «ربّو» است به معنای تنگی نفس و آسم: «عِلَّةٌ رَّبْوِيَّةٌ (متن: ربيّة) لا يجدُ الودعُ معها بُدًّا مِنْ تَنَفُّسٍ مُتَوَاتِرٍ» (ابن‌سینا، ۱۴۲۶: ۴۸۸/۲؛ نیز، نک. اخوینی، ۱۳۷۱: ۳۲۴؛ جرجانی، ۱۳۸۴: ۵۹۲؛ هروی، ۱۳۸۷: ۱۸۳).
 ۲۲. مرضی... که به یونانی ابورسما و در عرف اطبا ام‌الدم گویند که سبب حدوث او آن است که جراحت فصد شریان دیر به می‌شود (درع‌الصّحه، ۱، ص ۲۱۷؛ درع‌الصّحه، ۲، ص ۱۴۹؛ درع‌الصّحه، ۳، ص ۱۶۰).

۱. «[الرّبّو]: عِلَّةٌ رَّبْوِيَّةٌ أَى حَدِيثَةٌ فِي الرّئَةِ خَاصَّةً بِهَا لَا يَجِدُ الْوَدْعُ (آرام گرفته) أَى صَاحِبُ السُّكُونِ مَعَهَا بُدًّا مِنْ تَنَفُّسٍ مُتَوَاتِرٍ لِقَصْرِ الرّمَانِ بَيْنَ النَّفْسَيْنِ. وَ سَبَبُهُ شِدَّةُ الْحَاجَةِ إِلَى الْهَوَاءِ الْبَارِدِ لِقِلَّةِ وَصُولِهِ إِلَى الْقَلْبِ لِضَيْقِ الْمَنَافِذِ وَأَمْتِلَانِهَا مِنَ الْأَخْلَاطِ فَيَتَدَارَكُ بِالنَّوَاتِرِ مَا لَمْ يَقْضِ بِالْعَظْمِ وَ السَّرْعَةِ... وَ يُقَالُ لَهُ الْبُهْرُ أَيْضًا وَ ضَيْقُ النَّفْسِ» (نفیس بن عوض، ۱۳۸۷: ۵۲۱/۱ - ۵۲۲).

«انورسما» باید درست باشد، به این اعتبار که «آنوریسما» اتساع دیوارهٔ یک سرخرگ است که یک جیب یا یک فراخیِ دوکی شکل تشکیل دهد (کاسمی، ۱۳۸۶: ۱۶۶). این عارضه، بر اثر ضعف یا نقص جدار رگ، در نتیجهٔ بیماری یا آسیب ایجاد می‌شود و اغلب آنورت را گرفتار می‌کند. «آبورسما» به تصحیف، غلط مصطلحی است که در کتب طبی وارد شده است: «آبورسما، به فتح اول و ضم بای موحد و سکون واو و فتح را و سکون سین هردو مهمله... و به نون نیز آمده به جای بای اول - لغت یونانی است به معنی سیلان، و به اصطلاح اطباء، ورمی است حادث از خون و ریخ» (عقیلی خراسانی، ۱۳۴۹: ۵۲۷؛ نیز، نک. ابن القف، ۱۳۹۱: گ ۶۸؛ نفیس بن عوض، ۱۳۸۷: ۴۶۲/۲؛ ضریر انطاکی، ۱۳۷۲: ۱۷/۲؛ شلیمر، ۱۸۷۴: ۴۱). ضبط صحیح این واژه را در برخی دیگر از منابع می‌توان یافت (نک. ابن سینا، ۱۴۲۶: ۲۶۸/۱؛ طباطبایی، ۱۳۵۱: ۵۵/۱ و ۱۵/۲؛ طاهر، ۱۳۷۴: ۳۵؛ ابن مراد، ۱۳۸۴: ۲۸۵/۱ و ۳۰۵).

۲۳. الف) [حجامت بر نقره] از برای رمد که درد چشم باشد و درد پنح (?) که درد چشم بغایت صعب است... نافع است (درع الصّحّه ۱، ص ۲۷۳).
 ب) درد بیخ که درد چشم به غایت صعب است... (درع الصّحّه ۲، ص ۱۸۲؛ درع الصّحّه ۳، ص ۱۹۰).

کلمهٔ مبهم، «وَرْدِیْنَج» است. «وردینج آن باشد که جفن (= پلک) را بیاماسد و پشت چشم سرخ شود. و این آماس چنان باشد که چشم باز نشود و اگر جهد کنند تا باز کنند، جفن برگردد و در باطن جفن، آماسی صعب باشد شکلش چون انگوری، چنان که کسی که نداند، ظنّش افتد که چیزی برآمده باشد. و وردینج دو گونه باشد...» (زرین دست، گ ۵؛ پ؛ نیز، نک. کحال، ۱۳۸۷: ۱۱۶؛ کشکری، ۱۹۸۵: ۵۶؛ جرجانی، ۱۳۵۵: ۳۳۹، س ۲۵ و ۳۴۲، س ۱۰ و ۶۵۵، س ۹؛ همو، ۱۳۸۴: ۵۲۰؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۴۹: ۵۵۱).

۲۴. حجامتِ مقدم سر و گوشها و دوش راست و چپ و ناعض و رسغ و بین

۱. انگلیسی: Aneurysm (Aneurism)، فرانسه: anévrisme؛ فرهنگستان زبان، در ۱۳۸۳ ش، معادل «رگ برآمدگی» را برای آن تصویب کرد (نک. گروه واژه‌گزینی، ۱۳۹۰: ۷۵؛ صادقی، ۱۳۹۲: ۱۰۰۲/۱).

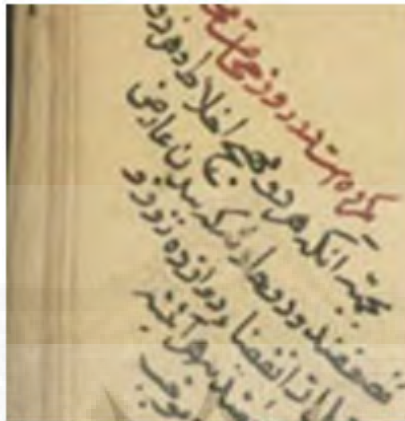
الورکین... (درع الصَّحَّه ۱، ص ۲۸۲؛ درع الصَّحَّه ۲، ص ۱۸۷؛ درع الصَّحَّه ۳، ص ۱۹۶).
 «ناغض» صحیح است به اعتبار این شواهد: «فی حَدِيثِ سَلْمَانَ فِي خَاتَمِ التُّبُوَّةِ
 (وَإِذَا الْخَاتَمُ فِي نَاحِيَةِ كَتِفِهِ الْأَيْسَرِ) وَيُرْوَى (فِي نُغْضِ كَتِفِهِ)؛ النُّغْضُ وَالنَّغْضُ وَ
 التَّاغِضُ: أَعْلَى الْكَتِفِ. وَقِيلَ: هُوَ الْعَظْمُ الرَّقِيقُ الَّذِي عَلَى طَرَفِهِ» (ابن اثیر، ۱۳۶۴:
 ۸۷/۵؛ نیز، نک. ابن منظور، بی تا: ۲۳۹/۷). «التَّاغِضُ مِنَ الْإِنْسَانِ: أَصْلُ الْعُنُقِ حَيْثُ
 يَنْغُضُ رَأْسَهُ.» (زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۰-۱۶۴-۱۶۵). «التَّاغِضُ: سِرُّ شَانَهُ دُوش» (تفلیسی،
 ۱۳۵۰: ۲/۹۰۰). «التَّاغِضُ: سِرُّ شَانَهُ دُست» (کریمی، ۱۳۸۵: ۷۱۹). «ناغض:
 کرکرانک کتف که جنبان باشد» (صفی پوری، بی تا: ۱۲۶۵). «ناغض: غَضُروف کتف»
 (ناظم الاطباء، ۱۳۵۵: ۳۶۴۹). این واژه در متن چاپی بحرالجمواهر (ص ۳۶۴) نیز
 به اشتباه «ناعص» ضبط شده است.

۲۵. الف) محجمه بر باطن ران یا ظاهر ران در وقت زیادتی درد نهند و به قوت
 بمکند تا ماده از رگ یا حق (?) ورک به اسفل از آن نقل شود (درع الصَّحَّه ۱، ص ۲۹۱).
 ب) تا ماده از رگی (صح: رگ) به احق ورگی به اسفل از آن نقل شود (درع الصَّحَّه ۲،
 ص ۱۹۱-۱۹۲).

ج) از رگ ورک به اسفل از آن نقل شود (درع الصَّحَّه ۳، ص ۲۰۱).
 «حُقُّ وَرَكِّ» یا حُقَّة ران مقصود است (نک. بیضاوی، ۱۳۸۷: ۱۳۱) و آن، مگاکمی است
 که سر استخوان ران در آن می باشد (هروی، ۱۳۸۷: ۱۳۹). به تعبیر صاحب هدایه: «مر
 استخوان پهنگاه را بسوی ران، یکی مگاکمی است نام وی حق الورك» (اخوینی، ۱۳۷۱: ۴۶؛
 نیز، نک. ابن سینا، ۱۴۲۶: ۶۱/۱؛ ابن القف، ۱۳۹۱: گ ۱۸ ر). ضبط محدث اشکالی ندارد، به
 شرط آن که علامت پرسش از آن حذف شود. حُقُّ ورک را امروزه، حفره استابولوم
 Acetabulum می گویند (نک. شمایل یگانه، ۱۳۹۲: ۶۲).

۲۶. مکروه است در روز حجامت، مجامعت زنان به جهت آن که هر دو مهیج
 اخلاط و هردو فصفص اند (درع الصَّحَّه ۱، ص ۳۷۶).

جمله بالا مربوط به رساله محمودیه می‌شود که محدث، بخش حجامت و فصد آن را به پایان درع الصّحّه ضمیمه کرده است. واژه مکتوب در دستنویس آن رساله



(گ ۳۳، ح) احتمالاً باید «مُضَعَّفند» خوانده شود. مضمونی قریب به مضمون کلی جمله در تحفه شاهیه عباسیه (ص ۶۴) که - مانند رساله محمودیه - ترجمه و شرح رساله ذهبیه است، دیده می‌شود. در شرحی دیگر بر رساله ذهبیه آمده است: «جماع عجوز و صغیر بسیار و حیاض و زنی که مدت مدید با وی مجامعت نکرده باشند... مضَعَف جمیع قوی است» (کلاتی، ۱۳۹۱: ۴۴).

ب) حاشیه‌نویسی اشتباه یا نقلِ حواشیِ نادرست نسخه‌ها

میرهاشم محدث، مصحح درع الصّحّه، افزون بر حاشیه‌نویسی کتاب، مطالب و توضیحاتی را از هامش نسخه ۶۳۵۲ کتابخانه مرعشی بدون عنایت به درستی یا نادرستی آن، با عنوان «حواشی نسخه الف» نقل کرده است که در زیر، به شماری از آنها اشاره می‌شود:

۱. حب الصنوبر: چلغوزه، فندق (درع الصّحّه، ص ۵۹ ح).

حب الصنوبر الکبار، چلغوزه است، نه فندق (نک. بیرونی، ۱۳۷۰: ۳۹۷؛ جرجانی، ۱۳۵۵: ۱۴۵؛ همو، ۱۳۸۴: ۲۶۳؛ تفریسی، ۱۳۹۴: ۴۳۴؛ انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۰۹). دلیل

این خلط را ظاهراً باید در لغت «جَلَّوز» جستجو کرد که برخی از منابع، آن را در برابر حب‌الصنوبر الکبار آورده‌اند (نک. بیرونی، ۱۳۷۰: ۱۹۸؛ ابن‌سینا، ۱۴۲۶: ۳۸۷/۱)؛ «جَلَّوز» چنان که از فرهنگنامه‌های عربی و کتب گیاه‌داروشناسی برمی‌آید، دو مدلول دارد: فندق و چلغوزه (نک. کرینی، ۱۳۸۵: ۹۸؛ ابن‌منظور، بی‌تا: ۳۲۲/۵؛ انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۹۷؛ حکیم مؤمن، ۱۳۷۸: ۴۷۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۳۰/۸؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۸۰: ۳۱۱؛ صفی‌پوری، بی‌تا: ۱۸۸) که چلغوزه، حب‌الصنوبر الکبار است.

۲. بواسیر، دانه‌هایی است که در مقعده حادث شود و بر سه قسم است: اگر آن دانه شبیه به دانه انگور است، «عِنَبی» گویند و اگر به دانه توت «توثی» و اگر به زگیل توپولی (درع‌الصَّحَّه، ص ۱۱۰ح).

«تُولولی» درست است و مقصود از آن، دانه بواسیرِ سختی است که شبیه زگیل یا تُولول باشد (نک. رازی، ۱۳۸۱: ۷۴/۱۱؛ ابن‌هندو، ۱۳۶۸: ۱۲۸ و ۲۶۴؛ جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۸۸، س ۱۸؛ همو، ۱۳۸۴: ۷۱۳).

۳. تناوب حالتی است که مضطر می‌شود آدمی به آن حالت به گشودن دهن و به فارسی خمیازه گویند (درع‌الصَّحَّه، ص ۱۱۴ح).
پیداست که «تناوب» مقصود است.

۴. از خوف آن که از کثرت و بسیاری و غلبه خون مبدا مرض عود نماید، فصد می‌کنند چنانچه در حمی سونوخس که از غلبه خون عارض می‌گردد. زیرنویس: سونوخس، هندبای بری است. حمی مطبقه، تب دایمی را گویند که از گرمی و غلیان خون عارض شود و اگر با عفونت همراه نباشد، آن را سونوخس گویند (درع‌الصَّحَّه، ص ۱۲۲ح).

معناکردن «سونوخس» به «هندبای بری» در جمله بالا، محلی از اعراب ندارد! سونوخس چنان که سپس تر نوشته‌اند، در اینجا نوعی تب دموی است که به سبب گرم شدن و به جوش آمدن خون حادث می‌شود، ولی معمولاً عفونت ندارد (نک. اخوینی، ۱۳۷۱: ۶۷۳؛ ابن‌سینا، ۱۴۲۶: ۱۵/۴ و ۲۱ و ۶۰؛ بغدادی، ۱۳۶۴: ۲۷۰/۴؛ نفیس‌بن‌عوض، ۱۳۸۷: ۳۵۴/۲؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۸۵: ۳۸/۳).

۵. بحران به لغت یونان، فصل قول و قطع میانه رد خصم است (درع الصّحّه ۱، ص ۱۲۶ ح).

«دو» خصم درست است، زیرا بحران، به معنی فصل الخطاب یا خطابی است که بدان میان دو خصم، فصل حاصل آید؛ یعنی طبیعت و بیماری (هروی، ۱۳۸۷: ۶۷؛ نیز، نک. جرجانی، ۱۳۵۵: ۲۱۵، س ۹-۱۰؛ نفیس بن عوض، ۱۳۸۷: ۵۸۳/۲). بنابراین «ماده بیماری و طبیعت بر مثال دو خصم باشد که با یکدیگر می کوشند» (جرجانی، ۱۳۷۷: ۹۸؛ نیز، نک. محمد بدرالدین، ۱۳۸۲: ۲۰۴-۲۰۵).

۶. فواق حرکتی باشد که از طبقه داخل معده برای دفع موذی که با فارسی آروغ گویند که از راه دهن دفع شود (درع الصّحّه ۱، ص ۱۴۳ ح).

فواق، سکسکه است و آروغ، جُشاء (نک. اخوینی، ۱۳۷۱: ۳۸۵؛ جرجانی، ۱۳۵۵: ۲۴۴، س ۳۰؛ تفلّیسی، ۱۳۹۴: ۸۱۳؛ مجوسی، ۱۳۸۷: ۸۳/۲). ضمناً «که» پس از «باشد» زائد است و بدون آن، نحو جمله بسامان می شود.

۷. شراسیف اضلاع خلف را گویند (درع الصّحّه ۱، ص ۱۸۵ ح).

اضلاع خلف توضیح دقیقی برای «شراسیف» نیست. شراسیف، جمع شرسوف است که «سر استخوان پهلو از سوی شکم» باشد (میدانی، ۱۳۴۵: ۱۱۸؛ کرمینی، ۱۳۸۵: ۳۶۱؛ هروی، ۱۳۸۷: ۲۳۰). بنابراین «شراسیف، سر پهلوها را گویند» (جرجانی، ۱۳۵۵: ۷۷).

۸. این دو دندان را نواجذ نیز نامند، چه ناجذ در لغت، آخر اضراس را گویند (حاشیه نسخه الف) (درع الصّحّه ۱، ص ۲۰۹ ح).

«نواجذ» درست است. «چهار دندان آخر... را نواجذ و دندان عقل گویند و در حدود بیست سالگی برمی آید» (بیضاوی، ۱۳۸۷: ۹۶؛ نیز، نک. کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۲۵؛ منصورین محمد شیرازی، ۱۳۸۳: ۶۳). «التَّوَجِدُ: أَقْصَى الْأَضْرَاسِ» (ابن منظور، بی تا: ۵۱۳/۳). «نواجذ» (با دال مهمله) غلط مصطلحی است که به برخی از متون یا نسخه چاپی آنها راه یافته است (نک. سجزی، ۱۳۸۷: ۳۵؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۱۳۱۷/۳؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۳۶۹/۱؛ تتوی، ۱۳۸۲: ۳۰۲/۱؛ غدیری، ۱۴۱۸: ۲۶۰؛ فاضلی، ۱۳۸۶: ۸۱).

۹. از منافع و فضیلت حجامت آن است که در اکثری از اوقات سال و در اکثری از اسنان و امزجه و بلاد می توان کرد. حاشیه: یکی از معانی اسنان (به کسر الف) پیر شدن است (درع الصّحه، ص ۲۵۴ ح).

این مضمون را در ذخیره خوارزمشاهی (ص ۱۹۹، س ۲-۴) می توان سراغ کرد. «اسنان» به فتح اول، در جمله بالا، جمع مکسر سن، و به معنی سالهای عمر است: «و فی حدیث عثمان: وَ جَاوَزْتُ اَسْنَانَ اَهْلِ بَيْتِي اَيْ اَعْمَارَهُمْ» (ابن منظور، بی تا: ۲۲۲/۱۳). این جمع، در متون علمی بی سابقه نیست: «الاسنان اربعة في الجملة: سن الثمو و يسمى سن الفتيان... ثم سن الوفوف و هو سن الشباب...» (ابن سینا، ۱۴۰۶: ۲۰۰). نمونه ای دیگر: «... و این، نیز اکثری است، نه کلی؛ به حسب اشخاص و احوال و اسنان و فصول و بلدان، مختلف می باشد» (عقیلی خراسانی، ۱۳۸۵: ۸۴۶/۲).

۱۰. زحیر: دل پیچه، زایدن (درع الصّحه، ص ۲۸۴ ح).

«زحیر» به معنای زایدن، در منبعی یافت نشد! «زحیر، تقاضای برخاستن باشد با رنج و گزایش، و هرگاه که برخیزد چیزی اندک از وی جدا شود غلیظ و مخاطی، و بعضی با خون بود و بعضی نه، و باشد که خراطه بود. و به سبب خلط تیز بود [و] صفراپی، یا بلغم شور که از بالا به روده مستقیم فرومی آید، یا آماسی بود اندرین روده و گرانی آماس برمی خیزاند و چیزی جدا نشود یا کمتر جدا شود» (جرجانی، ۱۳۸۴: ۷۰۹؛ نیز، نک. اخوینی، ۱۳۷۱: ۴۱۱؛ جرجانی، ۱۳۵۵: ۴۸۵).

۱۱. آنگاه موضعی را که زلو می اندازد، به آبی که بوره ارمنی در او حل کرده باشند، بشویند. زیرنویس: بورات ارمنی: شکر سفید (درع الصّحه، ص ۳۰۲ ح).

اگرچه «بوره» در معنای شکر هم به کار می رود و اکنون در بین فارسی زبانان افغانستان به همین معنا کاربرد دارد (نک. انوشه، ۱۳۹۱: ۱۴۸؛ رواقی، ۱۳۹۲: ۲۶۲)، پیداست که در جمله بالا به این معنا نمی تواند بود. زیرا برای شستن و ضد عفونی کردن موضعی که زالو بر آن انداخته اند، از شکر استفاده نمی کنند! بوره ارمنی در کتابها این گونه توصیف شده است: «أجودة (= بهترین بوره) الأرمنی و هو خفيف

مُتَصَفِّحٌ أَيْ ذُو صَفَائِحَ سَرِيعِ التَّفَتُّهِ (= زودشکن) فِرْفِيرِيُّ اللَّوْنِ (= ارغوانی / بنفش‌رنگ) شَبِيهٌ بِالزَّبَدِ لِدَّاعٍ (= سوزاننده)» (بیرونی، ۱۳۷۰: ۱۳۳). «الْبُورْقُ الْأَرْمَنِيُّ هُوَ زَبَدُ الْبُورْقِ وَ هُوَ مَا عَلَا عَلَيْهِ» (ابن میمون، ۱۳۸۶: ۹). «بعضی [از اصناف بوره] سفید سبک پرسوراخ [است] که طعم آن شور باشد و این را ارمنی نامند، جهت آن که از ارمنیه آورند و اعلی و أجود اصناف است» (عقیلی خراسانی، ۱۳۸۰: ۲۵۱؛ نیز، نک. ابن بیطار، ۱۴۱۲: ۱۷۱/۱؛ کاشانی، ۱۳۸۶: ۱۹۶؛ انصاری شیرازی، ۱۳۷۱: ۷۵؛ عقیلی خراسانی، ۱۳۴۹: ۱۲۹).^۱ اگر «بوره ارمنی» را با «نطرون» یکی بینگاریم - چنان که برخی از منابع تصریح کرده‌اند - نطرون، همان natron امروزی است که به کربنات دوسود گفته می‌شود؛ اما در گذشته، به علت وجود ناخالصیهایی از قبیل بی‌کربنات سدیم و نمک خوراکی، ظاهر و خاصیت آن تغییر می‌کرده و گاهی به سبب وجود مقدار کمی آهن، رنگ آن سرخ‌فام بوده است. از این جهت، قدما مطالب متناقضی درباره آن نوشته و اغلب، نوع سفید را بوره ارمنی و نوع سرخ را نطرون نامیده‌اند (زاوش، ۱۳۷۵: ۴۳۸-۴۳۹).^۲

ج) اغلاط مطبعی چاپ محدث:

چنانچه ← چنانچه (ص ۱)، افضل ← افضل (ص ۱)، ناقطه ← ناقطه (ص ۱)، اشخصاص ← اشخاص (ص ۲)، یصلون ← یصلون (ص ۳)، سست ← سست (ص ۷۶)، قدمین ← قدمین (ص ۱۰۰ ح)، وزنی ← وزنی (ص ۱۰۱)، پینگی ← پینگی (ص ۱۱۵ ح)، بالکینه ← بالکلیه (ص ۲۱۲)، امعار ← امعاء (ص ۲۹۱ ح)، خصیتین ← خصیتین (ص ۲۹۴ ح)، کثیر القتصیر ← کثیر القتصیر (ص ۳۶۴).

۱. این ترکیب در حواشی الأبنیه (ص ۸۳ ح و ۳۱۰ ح) اشتباهاً «بوره ارضی» چاپ شده است.

2. cf. Birdwood, 1911: 1061.

منابع

- ابن اثیر (۱۳۶۴). النهاية في غريب الحديث و الأثر، تحقيق: محمود محمد الطناحي، أفت، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- ابن بیطار (۱۴۱۲ق). الجامع لمفردات الادوية و الاغذية، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن سینا (۱۳۳۲). قراضة طبيعيات، به تصحيح غلامحسين صديقي، تهران: انجمن آثار ملی.
- ابن سینا (۱۴۰۶ق). الشفاء (الطبيعات - الفن الثامن: الحيوان)، تحقيق: عبدالحليم منتصر، سعيد زايد، عبد الله اسماعيل، افت از چاپ قاهره، قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي.
- ابن سینا (۱۴۲۶ق). القانون في الطب، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- ابن القفّ (۱۳۹۱). العمدة في الجراحة، نسخه برگردان، به كوشش يوسف بيگ باباپور، قم: مجمع ذخاير اسلامي.
- ابن مراد، ابراهيم، (۱۳۸۴). المصطلح الأعجمي في كتب الطب و الصيدلة العربية، افت از چاپ دارالغرب الإسلامي، تهران: مؤسسه مطالعات تاريخ پزشکی، طب اسلامي و مكمل.
- ابن منظور، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم (بی تا). لسان العرب، بيروت: دار صادر.
- ابن میمون (۱۳۸۶). شرح أسماء العقار، به تصحيح ماکس مايرهوف، افت، تهران: مؤسسه مطالعات تاريخ پزشکی، طب اسلامي و مكمل.
- ابن هندو، ابوالفرج علي بن الحسين (۱۳۶۸). مفتاح الطب و منهاج الطلاب، به اهتمام مهدي محقق و محمدتقي دانش پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگي.
- ابوسهل مسيحي (۱۳۸۴). المائة في الطب، افت از چاپ حيدرآباد دکن، تهران: مؤسسه مطالعات تاريخ پزشکی، طب اسلامي و مكمل.
- اخويني بخاري، ابوبكر ربيع بن احمد (۱۳۷۱). هداية المتعلمين في الطب، به تصحيح جلال متيني، مشهد: دانشگاه فردوسي.
- انصاري شيرازي، علي بن حسين (۱۳۷۱). اختيارات بديعي، قسمت مفردات، به تصحيح محمدتقي مير، تهران: شرکت دارويي پخش رازي.
- انوشه، حسن و غلامرضا خدابنده لو (۱۳۹۱). فارسي ناشنیده، تهران: قطره.
- برهان (محمد حسين بن خلف تبريزي) (۱۳۴۲). برهان قاطع، به اهتمام محمد معين، تهران: کتابفروشي ابن سینا.

- بغدادی، مهذب‌الدین ابوالحسن علی بن احمد (۱۳۶۴ق). المختارات فی الطب، حیدرآباد دکن: دائرة المعارف العثمانية.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۷۰). الصيدنه فی الطب، به تصحیح عباس زریاب خویی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیضاوی، حکیم ابوالمجد (۱۳۸۷). مختصر در علم تشریح، به تصحیح سیدحسین رضوی برقی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکیل.
- تنوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲). تاریخ الفی، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۵۰). قانون ادب، به اهتمام غلامرضا طاهر، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۹۴). کامل‌التعبیر، به تصحیح مختار کمیلی، تهران: میراث مکتوب.
- جُرّ، خلیل (۱۳۹۱). فرهنگ لاروس، ترجمه سیدحمید طیبیان، تهران: امیرکبیر.
- جرجانی، اسماعیل (۱۳۵۵). ذخیره خوارزمشاهی، چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۶۰۳ق، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جرجانی، اسماعیل (۱۳۷۷). حقی‌علائی، به تصحیح علی‌اکبر ولایتی و محمود نجم‌آبادی، تهران: اطلاعات.
- _____ (۱۳۸۵-۱۳۸۴). الأغراض الطّیبة و المباحث العلائية، به تصحیح حسن تاج-بخش، تهران: دانشگاه تهران - فرهنگستان علوم.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسینی اصفهانی، غیاث‌الدین علی (۱۳۹۳). دانشنامه جهان، به تصحیح نیکی ایوبی‌زاده، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- حکیم مؤمن (۱۳۷۸ق). تحفة حکیم مؤمن، با مقدمه محمود نجم‌آبادی، افسست از چاپ سنگی، تهران: کتابفروشی بوذرجمهری (مصطفوی).
- حموی یزدی، محمدنصیرالدین بن قاضی (۱۳۸۰). تحفة شاهیه عباسیه، به کوشش سیدحسین رضوی برقی، تهران: باورداران.
- خواندمیر (۱۳۳۳). تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، تصحیح زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.

- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- رازی، ابوبکر محمدبن زکریا (۱۳۰۵ق). منافع الأغذية و دفع مضارها، بهامشه: کتاب دفع المصاّر الکلیّة عن الأبدان الإنسانية للشیخ الرئيس أبی علی الحسین بن عبدالله الشهير بابن سینا، مصر: مطبعة الخيرية.
- _____ (۱۳۸۱ق). الحاوی فی الطب، حیدرآباد دکن: مطبعة مجلس دائرةالمعارف العثمانية.
- رواقی، علی، با همکاری زهرا اصلانی (۱۳۹۲). زبان فارسی افغانستان (دری)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زاوش، محمد (۱۳۷۵). کانی شناسی در ایران قدیم، دو جلد در یک مجلد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر.
- زرین دست (ابوروح محمدبن منصور بن ابی عبدالله جرجانی)، نورالعیون، دستنویس کتابخانه مرعشی نجفی، شماره ۱۲۵۲۸.
- زوزنی، قاضی ابوعبدالله حسین بن احمد (۱۳۷۴). المصادر، به کوشش تقی بینش، تهران: البرز.
- سبزواری، مآلهادی (۱۳۷۳). شرح المنظومة، قم: دارالحکمة.
- سجادی، سید صادق (۱۳۷۲). «ابن نفیس»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۲-۵۶.
- سجزی (سنجری؟)، مسعودبن محمد (۱۳۸۷). حقائق أسرار الطب، قم: جلال‌الدین.
- شاه‌ارزانی، محمداکبر بن محمد (۱۳۳۳ق). مفرّح القلوب، لاهور: مطبعة اسلامية.
- شریعتی بافقی، سیده الهه (تیر ۱۳۹۱). «درع الصّحّة: سخنی در چند و چون انتشار متون کهن»، کتاب ماه علوم و فنون، دوره ۲، س ۷، ش ۳، ص ۳۸-۴۵.
- شریف موسوی، ابوالقاسم بن محمدکاظم، رساله محمودیه، دستنویس کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۶۷۸۷.
- شمایل‌یگانه، ایمانه (۱۳۹۲). آناتومی عمومی، تهران: جامعه‌نگر.
- صادقی، علی اشرف (زیر نظر) (۱۳۹۲). فرهنگ جامع زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

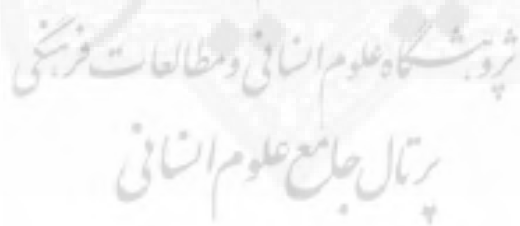
- صفی پوری، عبدالرحیم ابن عبدالکریم (بی تا). منتهی الارب فی لغة العرب، اُفتست از چاپ سنگی، تهران: کتابخانه سنائی.
- ضریب انطاکی، داوودبن عمر (۱۳۷۲ق). تذکرة اولی الالباب و الجامع للعجب العجاب، قاهره: مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده.
- طاهر، غلامرضا (۱۳۷۴). فرهنگ لغات طبی یونانی در کتابهای فارسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، محمد (۱۳۵۱). فرهنگ اصطلاحات پزشکی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- طباطبایی بهبهانی، سیدمحمد (۱۳۸۳). الشریعة إلى استدراک الذریعة، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- طبیب طهرانی، محمدهاشم بن محمدطاهر (۱۳۹۰). درع الصّحّه، به تصحیح میرهاشم محدّث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (بهار ۱۳۹۱). «درع الصّحّه»، به تصحیح محمد مشتری و سینا چاووشی، پیام بهارستان، دوره ۲، س ۴، ضمیمه ش ۱۵ (ویژه طب سنتی ۳)، ص ۲۹۶-۴۲۰.
- _____ (۱۳۹۲). درع الصّحّه، به تصحیح محمد مشتری و سینا چاووشی، تهران: سفیر اردهال.
- _____ (۱۳۹۳). درع الصّحّه، تحقیق و تصحیح: حمیدالله افراسیابیان، با همکاری زینب رحیم بروجردی و مرضیه سادات صفوی جوشقانی، تهران: المعی.
- _____، درع الصّحّه، دستنویس کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۶۱۷۰.
- _____، درع الصّحّه، دستنویس کتابخانه مرعشی نجفی، شماره ۶۳۵۲.
- ظل الرّحمن (۱۳۸۳). قانون ابن سینا شارحان و مترجمان آن، ترجمه سیدعبدالقادر هاشمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- عقیلی خراسانی شیرازی، محمدحسین (۱۳۴۹). قوابدین کبیر، اُفتست از چاپ سنگی، تهران: کتابفروشی محمودی.
- _____ (۱۳۸۰). مخزن الادویه، اُفتست از چاپ کلکته، تهران: باورداران.
- _____ (۱۳۸۵). خلاصة الحکمة، به تصحیح اسماعیل ناظم، قم: اسماعیلیان.
- غدیری، عبدالله عیسی ابراهیم (۱۴۱۸ق). القاموس الجامع للمصطلحات الفقهیة، بیروت: دارالمحجّة البیضاء - دارالرسول الأکرم.
- فاضلی، قادر (۱۳۸۶). نَم یم (قرآن شناسی عرفانی)، تهران: فضیلت علم.

- قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۶۵). درّه‌التاج، بخش نخستین، به اهتمام سید محمد مشکوة، تهران: حکمت.
- کاسمی، نصرت‌الله (۱۳۸۶). فرهنگ واژه‌های پزشکی (A-E)، تهران: نوگل.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله (۱۳۸۶). عرایس الجواهر و نفایس الاطیاب، به کوشش ایرج افشار، تهران: المعی.
- کحال، علی‌بن عیسی (۱۳۸۷). تذکرة الکحالیین، افست از چاپ دائرةالمعارف العثمانیة، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۱۳۵۵). البلغه، به‌اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- کرمنی، علی بن محمد بن سعید الأدیب (۱۳۸۵). تکملة الأَصْناف، به کوشش علی رواقی، با همکاری زلیخا عظیمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کشکری، یعقوب (۱۹۸۵م). کناش فی الطب، طبع بالتصویر عن مخطوطة آیاصوفیا ۳۷۱۶، فرانکفورت: معهد تاریخ العلوم العربیة و الإسلامیة.
- کلاتی، زین‌الدین بن حسین (۱۳۹۱). شرح رساله ذهبیه، به تصحیح حمیده حجازی و یوسف بیگ‌باباپور، قم: مجمع ذخایر اسلامی.
- گروه واژه‌گزینی (۱۳۹۰). هزار واژه پزشکی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مجوسی اهوازی، علی‌بن عباس (۱۳۸۷). کامل الصناعه الطبیة، قم: جلال‌الدین.
- محمد بدرالدین بن خواجه جمال‌الدین (۱۳۸۲). رساله بحران، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.
- مسعود، جبران (۱۳۷۳). الزائد، ترجمه رضا انزابی‌نژاد، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مظفریان، ولی‌الله (۱۳۷۷). فرهنگ نامهای گیاهان ایران، تهران: فرهنگ معاصر.
- منصور بن محمد بن احمد شیرازی (۱۳۸۳). تشریح بدن انسان معروف به تشریح منصور، به کوشش سیدحسین رضوی برقی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک‌گیل.
- میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد (۱۳۴۵). السامی فی الأسامی، عکس نسخه کتابخانه ابراهیم پاشای ترکیه، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- میرخواند (۱۳۸۰). روضة الصفا فی سیرة الأنبیاء و الملوک و الخلفاء، به تصحیح جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.

- ناظم الاطباء (علی اکبر نفیسی) (۱۳۵۵). فرهنگ نفیسی، تهران: کتابفروشی خیام.
- نفیس بن عوض کرمانی (۱۳۸۷). شرح الأسباب و العلامات، قم: جلال الدین.
- نفیسی، ابوتراب [۱۳۵۵]. مختصر تاریخ علوم پزشکی تا ابتدای قرن معاصر، اصفهان: دانشگاه اصفهان.

- هروی، محمدبن یوسف (۱۳۸۷). بحرالجمواهر، قم: جلال الدین.
- هروی، موفق الدین ابومنصور علی (۱۳۴۶). الأئبیه عن حقایق الأدوية، به تصحیح احمد بهمینیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، تهران: دانشگاه تهران.
- همدانی، علی بن زین العابدین (۱۳۰۶ق). جواهرالتشریح، تهران: بی نا.

- Birdwood, George (October 1911). "The Etymology of Natron", *Journal of the Royal Society of Arts*, Vol. 59, No. 3072, p. 1061.
- Schlimmer, Johann L (1874). *Terminologie Médico-Pharmaceutique et Anthropologique*, Française-Persane, Téhéran: Lithographie d'Ali Gouli Khan.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی